بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 23/11/1386

بحث د رمورد مساله إذا تعدد الشرط و اتّحد الجزا بود مرحوم آخوند فرمودند بنابر ظهور جمله شرطیه در مفهوم باید یعنی آنجا باید تصرفی رخ بدهد و از ظهور رفع ید بشود تا نحوه تصرف در ظهور به انحاء مختلف میتواند باشد، عرض شد اصل اینکه اینجا باید یک تصرفی بشود و یک خلاف ظاهری مرتکب بشود مرحوم اقای داماد اینجا این مطلب را نپذیرفتن ، در واقع میفرمایند که جمله شرطیه دالّ بر حصر جزا در شرط اما اینکه شرط چیست این از ماهیت جمله شرطیه یا ادات نمیفهمیم ،این را با اطلاق ما میفهمیم ، و با اجرای مقدمات حکمت ما میفهمیم که شرط ما خصوص مثلا خفاء جدران است ، خوب روایت دیگه ای قرینه میشود بر اینکه خفاء اذان هم شرط است بنابراین یا اصلا تعارضی در بین نیست، بلکه از باب وارد و مورد است ،منطوق قضییه دوم نسبت به مفهوم قضییه اول ورود پیدا میکند یک توضیحی در مورد وارد و مورود و فرقش و با تعارض داده بشود مناسب است در بحث وارد و مورود ادنی ظهوری که باید داشته باشد در مورود محقق هست و هیچگونه تعارض بدویی بینشان وجود ندارد، دلیل اول میگه ظهورش معلق بر سکوت است اگر سکوت کرده باشد آن ظهور شکل میگیرد ادنی ظهوری در دلیل وارد وجود داشته باشد آن سکوت را میشکند سکوت نکرده است ، پس بنابراین نیازی به بحث اظهر و ظاهر و امثال اینها نیست به خلاف آن مبنای تعارض بدوی و اینکه اینها از باب جمع عرفی هستند ، جمع عرفی بنابر تحقیق ملاکش اظهر و ظاهر است ، یک مبنایی هم هست که بحث قرینیّت را پیش میکشد ، قرینیّت هم در موارد خاصه ای هست، این شکلی نیست که هر ظهوری بر ظهور دیگر قرینیّت داشته باشد به خلاف بحث وارد و مورود هر ظهوری دلیل وارد داشته باشد به هر شکلی باشد سکوت متکلم را میشکند، عرض کردیم که این کلام ایشان صحیح نیست در واقع میشود سه تا اشکال بر این کلام وارد کرد، اشکال اول اشکال مبنایی اصل این بحثها هست که نه ادات شرط وضع شده اند بر انحصار جزاء مذکور به شرط مذکور و برای تعیین جزا و شرط نیازی به اجرای مقدمات حکمت نیست شبیه همان بحثی که در دلالت کلّ بر عموم مطرح است ، در دلالت کل بر عموم برخلاف فرمایش مرحوم نائینی و احتمالی که در کلام مرحوم آخوند مطرح شده است ما نیازی به اجرای مقدمات حکمت در مدخول نداریم، مقدمات حکمت د رمدخول هم جاری نشود کلّ دالّ بر عموم است و نیازی به آن نیست، این بحثهاش گذشت. نکته دوم این است که اگر اجرای مقدمات حکمت هم نیاز باشد یکی از مقدمات حکمت سکوت متکلم در متن این کلام است نه سکوت متکلم به وجه اطلاق ،بنابر تحقیق که مرحوم اخوند هم همین عقیده را دارد و اشاره هم بارها به این مطلب میکند که د راجرای مقدمات حکمت آنچیزی که مانع هست قرینه متصله است اما قرینه منفصله مانع از اجرای مقدمات حکمت نیست چون سکوت علی وجه الاطلاق مقوّم دلالت اطلاقی نیست ، سکوت در نفس این کلام خوب فرض این است که اذا خفی الاذان در اینجا که دیگه خفاء جدران که مطرح نشده است خفاء جدران در دلیل متصل وارد شده است، عین همین بیان در بحث دوران امر بین عموم عام و اطلاق مطلق هست، دوتا دلیل داشته باشیم یک دلیل دلالتش به اطلاق باشد یک دلیل دلالتش به عموم باشد مرحوم شیخ انصاری آن را از باب وارد و مورود گرفته در بحث تعارض، مرحوم آخوند آنجا اشاره میکند نه وارد و مورود نیست چون آنچیزی که از اجزاء مقدمات حکمت هست عدم وجود قرینه متصله است و فرض این است که مطلق قرینه متصله ندارد پس مقدمات حکمت در آن تام است پس در مطلق هم ظهور شکل گرفته است در عموم هم که ظهورش بالوضع هست دوتا ظهور فعلی با هم تعارض میکنند ، تعارض بین ظهور تعلیقی و فعلی نیست که بگیم ظهور فعلی موضوع ظهور تعلیقی را از بین میبرد، اشکال سوم اشکالی هست که از لابلای فرمایشات آقای نائینی و صدر و اینها میشود احتیاط کرد به کلام مرحوم آقای داماد وارد کرد آن این است که اگر همه اقوال را پذیرفتیم ،بگیم ظهور دلیل در اینکه شرط چیست به اطلاق است، در اطلاق هم قرینه منفصله محکّم است آن را هم باید دخالت بدهیم ،فقط سکوت از قرینه متصله نیست ،لوسلمنا از اشکال اول و دوم رفع ید کردیم باز مطلب این هست که طریق تصرف منحصر به یک طریق نیست ، ما دوگونه تصرف میتوانیم بکنیم دوگونه اطلاق دلیل دارد که هردوش هم اطلاق سکوتی است به تعبیر مرحوم نائینی اطلاق در مقابل عطف به واو، و اطلاق مقابل عطف به أو، ما میتوانیم بین دلیل إذا خفی الذان فقصّر و إذا خفی الجدران فقصّر اینجوری بگیم که اذا خفی الاذان شرط هست به برکت سکوت هست خوب ما میتوانیم اذا خفی الجدران را قرینه قرار بدهیم بر آنکه شرط ما خفی الاذان و خفی الجدران است همچنان که ممکن است که آن را قرینه قرار میدادید برای اینکه خفی الاذان أو خفی الجدران باشد دو جور تصرف میشود کرد هر دو جور تصرف هم یکی از دلالتهای اطلاقی را از بین میبرد، ما میدانیم فی الجمله خفاء اذان علت تامه باشد یا علت منحصره هم باشد اینها امکان پذیر نیست پس بنابراین خصوص تقدیم به او را ما بخواهیم مقدم کنیم آن صحیح نیست مگر د رهمان بحث تعارضش یک وجوهی هست برای تقدیم خصوص تقدیم أو که عین همان وجهها هم اینجا می آید یعنی آن بحثهایی که اقای خوئی طرح کردن که لابلای فرمایشات مرحوم نائینی مطرح هست که کدام یک از این تقییدین مقدم هستند عین همان بحثها هم باید در اینجا بیاد، یعنی به هر حال این مقداربیانی که آقای داماد دارند برای تعیّن وجه اطلاق مقابل با وجه به أو باید یک مقدار وجوه دیگری ضمیمه بشود تا بحث را تکمیل کنیم، خوب اینها بحثهایی است که سابقا گذشت، حلا مرحوم آخوند ایشان میفرمایند که لابد من التّصرف و رفع الید عن الظهور چهار جور رفع ید از ظهور را تصویر کرده است ،این نکته را من عرض بکنم به نظرم من از کلام مرحوم آقای نائینی خیلی واضح نیست که ایشان اطلاق با مقابل به عطف به واو و اطلاق مقابل به عطف به أو را که میگه اینجا باید رفع ید از یکیشون کرد یک ملاک جمع عرفی هست مثل مرحوم اخوند یا به ملاک وارد و مورود است که آنجوری که آقای داماد تصویر میکردند، کلامشان خیلی واضح نیست ، روی مبانی مرحوم نائینی باید از باب وارد و مورود بگیریم چون مرحوم نائینی اولا ایشان در بحث کلّ مقدمات حکمت را در مدخول لازم میداند میگه باید در مدخول اجرا بشود این یک مطلب ، در بحث مقدمات حکمت هم عدم قرینه متصل را هم شرط میداند، روی این مبانی علی القاعده ایشان مشیِش باید شبیه مرحوم داماد باشد، علت اینکه اینحا میگه تعارض پیش میاد ، اجمال پیش میاد ،چون نمیدانیم به چه نحو ، کدام یک از اطلاقات ، ما میدانیم یکی از این دو اطلاق به وسیله قرینه منفصله از بین رفته، قرینه منفصله قرینه بر کدامشان است نمیدانیم، میدانیم فی الجمله یکی از سکوتهایی که اینجا موضوع بود برای اطلاق زمین خورده است ، میدانیم متکلم یک قرینه ای آورده است این قرینه بر شکست اطلاق واوی است یا أویی معلوم نیست، هر کدام متعیّتن میشد تعارض هم از بین میرفت از باب وارد و مورود بود ولی چون متعین نیست این قرینه در قرینیّت معلوم نیست کدام یک از مقدمات حکمت تام نیست ، میدانیم یکی از مقدمات حکمت تام نیست ،مقدمات حکمتی که مثبت اطلاق واوی است یا مقدمات حکمتی که مثبت اطلاق أویی است، اینجوری کلام آقای نائینی را باید معنا کرد ،آنچیزی که از مجموع کلام آقای نائینی استفاده میشود همین نکته است که ایشان به دلیل عدم تعیّن وارد یعنی اینکه وارد و مورود کیفیّت ورود متعین نیست دوگونه ورود ممکن است شده باشد یعنی دوتا اطلاق مقامی داریم هر دو اطلاق مقامی یک مقدمه اش سکوت است ما میدانیم یک قرینه منفصله آمده نسبت به یکی از اینها سکوت شکسته شده است آن قرینه منفصله یا قرینه است برای اینکه اطلاق واوی مراد نیست یا قرینه است بر اینکه اطلاق أویی مراد نیست، یکی از این اطلاقها شکسته شده کدام نمیدانیم، به خاطر همین اجمال حاصل میشود و علم اجمالی داریم که یکی از دوتا مقدمات حکمت تام نیست ، خوب عرض کنم خدمت شما این حالا توضیح ابتدائی بحث ،مرحوم اخوند چند تا وجه ذکر میکند، یکی باید مفهوم هریک از اینها را با منطوق دیگری حالا عرض کنم مبنای مرحوم آخوند به نظر میرسد روی مبنای خودش دارد مشی میکند، مبنای بحث ایشان کاملا با مبنای نائینی متفاوت است ایشان در واقع این چندتا وجه را به عنوان وجوه جمع عرفی تلقی میکند، میگه اینها تعارض بدوی دارند این تعارض بدوی به چند گونه ممکن است ما ادّعا کنیم که جمع عرفیش است ،احتمالات مختلف در جمع عرفی وجود دارد بعد ایشان میگه عرف یکی از این وجوه را تأیید میکند که جمع عرفی مطابق او هست، ایشان چهار وجه را ذکر میکند میگه یا بگیم مفهوم هر کدامشان به وسیله منطوق دیگری تخصیص میخورد إذا خفی الاذان فقصّر مفهومش این هست إذا لم یخفی الاذان فلایجب القصر سواءٌ خفی الاذان أم لم یخفء داریم تخصیص ما میزنیم ،این اطلاقی که مفهوم دارد به وسیله منطوق دلیل ، وجه دومی که اصلا از مفهوم رفع ید کنیم، بگیم اینها دالّ بر ثبوت عند الثبوت هستند فقط که خوب لازمه این مطلب این هست که اصلا دیگه مفهوم نداشته باشد نه اینکه مفهومش تخصیص خورده باشد اگر مفهوم تخصیص بخورد مفهوم هست ولی نسبت به دلیل دوم تخصیص خورده پس نافی مدخلیّت شیئ سوم و چهارم و پنجم هست، اما اینجا اگر از مفهوم رفع ید کنیم معناش این هست که اذا خفی الاذان فقصّر میخواهد بگه که خفای اذان موجب قصر میشود فقط جنبه ثبوتیش را ذکر کرده است این هم وجیه دوم.وجه سوم اطلاق شرط را ما مقیّد کنیم ،من اطلاق شرط را اطلاق جمله اثباتی میفهمم ببینید اذا خفی الاذان فقصر این جملع آن ثبوت عند الثبوت مفاد منطوقی جمله است آن اطلاق دارد میگه اذا خفی الاذان فقصر سواءٌ خفی الجدران ام لم یخفء جدران، ما تقییدش میکنیم میگیم اذا خفی الاذان فقصر ،اذا خفی الجدران ،یعنی اذا لم یخفی الجدران را که اطلاق منطوق ثبوت وجوب قصر را در آن هنگام هم اثبات میکرد آن را از تحت این دلیل خارج میکنیم خوب نتیجه اش این میشود اذا خفی الاذان و خفی الجدران، اینجوری تقییدش میکنیم، وجه چهارم میگه **جعل الشرط هو قدر المشترک بینهما بان یکون تعدد الشرط قرینةً علی أنّ الشرط فی کلٍ منهما لیس... منها** ،اصل چهارمی که ایشان ذکر میکند این است که ما در واقع بگیم شرط خودش شرط نیست مصداقی هستند برای یک جامع ، در واقع از ظهور یک شرط در اینکه شرط مذکور به خصوصیّته موضوع هست رفع ید میکند، از ظهور شرط در اینکه شرط مذکور به خصوصیته علت هست رفع ید میکنیم، اینها بیشتر اشکالات شکلی است به نظر میرسد این وجه چهارم در واقع وجه مکمل اول و یا دوم است خودش را نباید به عنوان یک وجه مستقل ذکر کرد ، اساسا این وجه چهارم برای حلّ مشکل تعرض مفهوم ومنطوق نیست ، وجه چهارم مشکلش این نیست که مفهوم دارند پس چه کار کنیم ،نه اگر مفهوم هم نداشتند دوتا جمله را از اول ما انکار کردیم گفتیم اذا خفی الاذان فقصّر اینجا مفهوم ندارد اذا خفی الجدران فقصّر آنهم مفهوم ندارد خفاء اذان علت تامه است برای وجوب قصر خفای جدران هم علت تامه است برای وجوب قصر، اینجا مشکلی پیش میاد ،معلول واحد علّت واحد باید داشته باشد پس بنابراین چطور میتوانید شما دوتا شیئ به خصوصیته علت باشد ،اصلا اصل اشکال را من توضیح بدهم این نکته را هم توجه بفرمایید ما در مورد اذا خفی الاذان فقصّر و اذا خفی الجدران فقصّر فرض کنید که دوتا تقصیر را هم اینجا واجب باشد حالا اینجا که حکم هم واحد ولی حالا اگر حکم هم متعدد بود ببینید اگر ما بگیم اگر بخاری در اطاق گذاشته شود اطاق گرم میشود از یک طرف میتوانیم بگیم اگر آتش در اطاق گذاشته شود اطاق گرم میشود ،گرمیی که ناشی از بخاری هست با گرمیی که از آتش هست دوتا گرمی است یک گرمی نیست ولی باز این بحثی که مرحوم آخوند مطرح میکند این جا هست ،چطور؟ اینکه ما میگیم اگر بخاری در اطاق گذاشته بشود اطاق گرم میشود اصل حرارت اطاق را میخواد اثبات کند جنس و طبیعت حرارت با این اثبات میشود، درست است گرمیی که بوسیله گذاشتن بخاری حاصل میشود غیر از گرمیی هست که بوسیله گذاشتن آتش حاصل میشود،ولی هیچ یک از این گرمی به آن خصوصیت گرمی کار ندارند، اصل تحقق طبیعت را میخواهند بیان کنند ،او میگه با آمدن بخاری طبیعت گرمی مصداق پیدا میکند آن میگه با آمدن آتش طبیعت گرمی مصداق پیدا میکند، پس بنابراین آن قدر مشترک را ناظر هست فقط آنجا که طبیعت مصداق دارد اصل مصداق داشتن طبیعت را اما اینکه چه خصوصیتی دارد واقعا میدانیم یک خصوصیتی این دارد که آن ندارد ولی دلیل ما را اثبات خصوصیّت نمیکند اصل جامع را میخواهد اثبات کند ،مرحوم آخوند میگه جامع باید بر علت مستند باشد ،اگر دوتا علت داشته باشیم که بخواهند یک جامع را محقق کنند بخصوصیته نمیتوانند آن جامع را ایجاد کنند یعنی آن حیثیّت جامعیِ معلول مستند به حیثیتی جامعی علّت باید باشد اگر جامع آن حیثیّت اشتراکیش را ما دست میگذاریم روش باید علت را هم بگیم آنچیزی که آن حیثیّت مشترک را ایجاد کرده قدر حامع علتین است، بنابراین آنچیزی که اصل حرارت را ایجاد کرده است خصوصیت بخاری گذاشتن نیست خصوصیت آتش نیست جامع بین الخصوصیتین است در واقع به تعبیر دیگه واحد نوعی اینجا معلول هست ،اینها میگن واحد نوعی علت نوعی هم باید داشته باشد ،این اصل شبهه هست،البته این یکسری بحثهایی دارد که آن قاعده الواحد یعنی دوتا اشکال اینجا مطرح هست که من نمیخواهم وارد بحثش بشوم فقط اشاره بکنم ،مثلا اشکال کردن که آن قاعده الواحد در واحد نوعی نمیاد اولا، مرحوم آشیخ محمد حسین این را اشکال کرده است و ثانیا اگر معلول ما امور تکوینی باشد قاعده الواحد میاد ولی اگر معلول ما امور اعتباری باشد مثل وجوب آن قاعده الواحد اینجا جا ندارد حالا اینها درست هست نیست امثال اینها ،اینها بحث دارد، من نمیخواهم وارد بشوم،به نظر میرسد مرحوم آخوند این اشکال را که طرح کرده این اشکال در واقع حل یک مشکلهء دیگه هست عرض کردم این مشکله دیگه در صورتی هست که ما چه وجه اول را بگیم چه دوم را بگیم به طوری که اطلاق منطوق را اگر محدود بگذاریم این مشکل پیش میاد، یعنی تعدد شرط را اگر ما بپذیریم در وجه اول و دوم تعدد شرط پذیرفته شده است وجه سوم هریک از شرطین جزء العله میشوند مجموع دوتا شرط میشوند یک شرط واحد ،تعدد شرط نداریم در وجه سوم اشکالی نیست،وجه اول ودوم یک مشکلی درآنها وجود دارد تعدد شرط با جزای واحد جور در نمیاد، خوب وجه چهارم پاسخ آن هست یعنی در واقع وجه چهارم را نباید ایشان در عرض آن وجوه دیگر ذکر میکرد حالا شاید قوم ذکر کرده باشند ایشان به تبع آنها ذکر کرده باشند و از مجموع فرمایش مرحوم آخوند استفاده میشود ایشان وجه چهارم را مکمل وجه مختار خودشان میداند ایشان اینجا اینطوری میخواهند بفرمایند میگن عرف متعارف وجه دوم را میپذیرد این وجه دوم یک مشکلی دارد که البته مشکلش با وجه اول هم مشترک است آن این است که شرطین متعددین چطوری در معلول واحد در جزای واحد تأثیر میگذارد ما آن را میتوانیم حمل کنیم که ولو صورتاً این علت هست ولی واقعا جامعشون علّت است صورتا شرطا متعدد است ولی واقعا جامع شون است شرط متعدد میشود وحدت نوعی دارند در واقع این یک توجیح وجه عرفی هست ،میگه آن استظهار عرفی مشکل عقلی ندارد این استظهار عرفی را ممکن است بگیم واقعا به دلیل اینکه جامع علت بوده است آن معلول را ایجاد کرده است پس بنابراین ما در واقع عمدتا بحث سر این است که واقعا استظهار عرفی درست هست ؟ عرف این استظهار را میکند یا نمیکند؟ والا آن اشکال هست نیست و اینها اگر هم اشکال واحد وجود داشته باشد جواب مرحوم آخوند جواب خوبی است که ممکن است دوتا دلیل یک ظهوری داشته باشد این ظهور خودش مشکل ندارد چون ممکن این ظهور حاکی از یک امر دیگه باشد یعنی ثبوتا جامع بین این دوتا علت باشد ولی عرف متعارف گاهی اوقات این تطبیقات را نمیکند علت را خصوصیّات افراد قرار میدهد ولو اینکه جامع بین آتش و بخاری حرارت را ایجاد کرده است ولی عرف به افراد نسبت میدهد این یک نوع مسامحه عرفی هست که ملاک در مفهومگیری هم همین درک عرف هست،ومانعی هم ندارد یعنی اشکال عقلی ندارد، عرف در واقع دقتهای فوق العاده را نمیکند مساله این است، من فکر میکنم آن فتحا که مرحوم آخوند آخر این کلام آورده است اشاره به این باشد که خیال نکنید که این وجه در واقع عدول از وجه دوم است ما میگیم وجه دوم صحیح هست در قالب وجه چهارم یعنی عرف وجه دوم را میپذیرد ولی اگر بخواهیم دقت عقلی کنیم در واقع وجه دوم با وجه چهارم تکمیل میشود وجه چهارم یک وجه مکمل وجه اول و دوم است ،دوتا شرط اگر بخواهند این معلول واحد را ایجاد کنند باید جامع معلول را ایجاد بکند در وجه اول چون این دوتا شرط فقط این معلول را ایجاد میکنند مفهوم دارد ما باید یک جامعی درست کنیم که منحصر به این دوتا وجه باشد در وجه دوم جامعی که میخواهید درست کنید لازم نیست منحصر به این دوتا باشد میتواند اوسع از این دوتا باشد این است که این جامع درست کردنی که برای وجه دوم وجود دارد معمولا راحتتر از جامع درست کردنی است که مکمل وجه اول است چون بخواهیم آن جامع را درست بکنیم خیلی سخت است، ممکن است شخصی بگه وجه چهارم را ما مکمل وجه دوم قرار میدهیم عرفی هست، ولی وجه چهارم مکمل وجه دوم نمیتواند باشد چون جامع ندارند البته آن هم حرف صحیحی نیست ما نمیخواهیم بگیم عرف متعارف این را میفهمد ما وجه چهارم را یک وجه مستقل نگاه نمیکنیم بلکه توجیح وجه اول است،نحوه تحلیل عقلانی وجه اول است هیچ مشکلی هم ندارد عرف هم نفهمد ،میگیم عرف به همان وجه اول تکیه میکند ولی یکنفری دقت کند میبیند وجه اول واقعا آن به شکل وجه دوم صحیح بوده ولو عرف خیال میکند هریک از شرطین به خصوصیّته علت هست .خوب حالا بیایم در اصل این وجوه ،فقط طرح بحث کنم و آن اینکه مرحوم آخوند حالا یک نکته ای را عرض کنم مرحوم نائینی وجه اول را که آخوند ذکر کردن ایشان کأنّ میگن مقبول نیست تخصیص مفهوم کل منهما بمنطوق آخر نمیشود مفهوم را به منطوق تخصیص زد ،مفهوم خودش مستقل نیست پس تخصیصش مقدور نیست وجه دوم را هم میگه این وجه دوم بازگشت میکند به وجه اول چرا؟هیچ توضیح نمیدهد که چرا بازگشت میکند به نظر میرسد که اساسا تصوراتی که مرحوم نائینی دارند با تصورات مرحوم آخوند کاملا متفاوت است ایشان در یک فضای دیگه ای اصلا سیر کرده است مرحوم آخوند در فضای دیگه، حالا این را فردا ذکر میکنم.